

## راز مانایی محمد(ص) چیست؟

پیامبر چگونه در اعماق دل و جان پیروان خود نفوذ کرد که پانزده سده پس از ارتحال او، صدها نفر از پیروانش برای دفاع از شخصیت و به عشق و ارادت به او در رخدادهایی همچون ماجرای کتاب آیات شیطانی و انتشار تصاویر موهن در مطبوعات غرب، جان خود را فدا می‌کنند؟



پیامبر چگونه در اعماق دل و جان پیروان خود نفوذ کرد که پانزده سده پس از ارتحال او، صدها نفر از پیروانش برای دفاع از شخصیت و به عشق و ارادت به او در رخدادهایی همچون ماجرای کتاب آیات شیطانی و انتشار تصاویر موهن در مطبوعات غرب، جان خود را فدا می‌کنند؟

گزارش اینکنا، حجت الاسلام والمسلمین علی نصیری، استاد درس خارج حوزه علمیه در یادداشتی به مناسبت میلاد پیامبر(ص) نوشت:

محمد(ص) در ظاهر همان انسان گمنامی بود که بسان هزاران گمنام عصر خود دوران خردسالی، نوجوانی و جوانی را طی کرد. از قضای روزگار سایه مهر و عطوفت والدین را در همان دوران آغازین حیات از دست داد و یتیمی و غربت را با پوست و استخوان خود چشید.

محیطی که در آن می‌زیست متوحش‌ترین محیط فرهنگی در عصر خود بود و زمانی که در آن پا به عرصه وجود گذاشت، تاریک‌ترین دوران عصر به حساب می‌آمد؛ دورانی که در آن هیچ اثر روشنی از علم، دانش و تمدن به چشم نمی‌آمد. دورانی که هیچ وسیله و ابزار شناخته شده امروزی مانند رسانه‌ها برای ثبت رخدادهای بزرگ کردن صادقانه یا کاذبانه چهره‌ها قابل تصور نبود.

پیامبر در میانسالی در مکه به پیامبری برانگیخته شد، اما در دوران سیزده سال حضور در مکه اجازه چندانی برای بروز و نمودی از اندیشه و منش به ایشان داده نشد. او و همه یاران اندکش در محاصره کامل و در بایکوت خبری کامل نگاه داشته شدند و بارها تا سرحد مرگ و شهادت پیش رفتند.

آن گاه که پیامبر(ص) با رنج جانکاه و خطر فراگیر راهی مدینه شد، در ظاهر شوکت پدید آمد و دوران انزوا و انزعال به دوران شهود و شکوه تبدیل شد، اما چندی نپایید که از درون جامعه اسلامی پدیده آزاردهنده نفاق و از برون هجوم بی‌امان مشرکان و همراهی یهود و نصارا خودنمایی کرد و آرامش و آسایش را از آن چهره پرتبسم و آرام گرفت تا آنجا که حتی امن و امان در خانه او هم کمتر یافت شد.

تحمیل ۸۰ غزوه و سریه و ماجراهای تلخ هر روزه دوست و دشمن آن قدر فزون و شکننده بود که برای در هم شکستن تاب و توان سلسله‌ای از کوه‌ها کافی می‌نمود. این انسان الهی در این دوران به ظاهر طلایی مدینه، تنها ۱۰ سال فرصت یافت که در لابه لای همه افت و خیزها، از خود خودی نشان دهد و از جلوات بی‌بدیل خود جلوه‌ای آشکار سازد. همه اینها کاری کرد که عمر او به ۶۳ سال نرسد، یعنی حدود یک شصتم عمر لقمان و یک چهارم عمر نوح و یک سوم عمر ابراهیم و یک دوم عمر موسی (ع) و ...

چگونه یک انسان در حدود ۱۵ سده پیش در تاریک‌ترین دوران تاریخ در مقایسه با عصر ما و در منحنی‌ترین محیط فرهنگی در مقایسه با محیط فرهنگی ایران و روم آن روز، در عمری بس کوتاه که تقریباً مجالی برای به تصویر کشیدن خود نداشت و نیافت، این چنین در تاریخ بشری می‌ماند و دین او امروز بزرگ‌ترین دین دنیا شناخته می‌شود و بخش‌هایی زیادی از جهان حتی در کشورهای اروپایی را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد؟

پیامبر چگونه این چنین در اعماق دل و جان پیروان خود نفوذ و تاثیر دارد که پانزده سده پس از ارتحال او، صدها نفر از پیروانش برای دفاع از شخصیت و به عشق و ارادت به او در رخدادهایی همچون ماجرای کتاب آیات شیطانی و انتشار تصاویر موهن در مطبوعات غرب، جان خود را فدا می‌کنند؟

چگونه متصور است که در تمام پهنه تاریخ اسلام از آغاز تا کنون مودثان بالای مآذنه‌ها و نمازگزاران در دل نمازهای روزانه خود با شور و شیدایی او را به رسالت و وارستگی می‌ستایند و دل‌ها به نام او ابتهاج می‌یابد و چشم‌ها از یاد او اشکبار می‌شود؟ راستی او با میلیون‌ها دل شیفته خود چه کرد و چه نوری در آنان تاباند که این چنین واله و وامدار او هستند و چون پروانه از سوختن به دور شمع وجود او سیر نمی‌شوند؟

آیا به این پرسش مهم، پاسخی جز این می توان داد که مانایی در جان ها و جاودانی در دل ها، زمان، مکان، محیط، ابزار و افزار عصر مدرنیته نمی شناسد؛ بلکه باید به حقیقت و به کمال و تمام و به ظاهر و باطن و به همه وجود و همه هستی ناب و پاک شد و ناب و پاک زیست؛ الهی اندیشید و الهی کوشید و الهی زیست؛ زیباوشانه نفس کشید و زیباوشانه به جان ها جان بخشید؟

باری، آن کس که جان جهانیان در اختیار او و دل ها در قبضه قدرت اوست، می داند چگونه چنین بنده نابی را در جهان جاودانه و مانا سازد. مگر خود نفرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، ۹۶)؛ مگر خود به پیامبر وعده نداد که به او مقام محمود و رفعت نام خواهد بخشید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء، ۷۹) «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (انشراح، ۴)

مهم پای به راه نهادن و هیچ نگفتن است؛

گر مرد رهی میان خون باید رفت وز پای فتاده سرنگون باید رفت  
تو پای به راه در نه و هیچ میرس خود راه بگویدت که چون باید رفت

که در آن صورت نام او بسان سخن عشق در گنبد دوار ماندگار و مانا خواهد شد؛

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند